

مجلس دوّم  
ضرورت معرفت تام به حضرت حق

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

بِكَ عَرَفْتُكَ، وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ، وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ، وَ لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أُدْرِ مَا أَنْتَ؛  
«خدایا من تو را شناختم به خودت، و تو مرا دلالت کردی بر خودت، و تو مرا خواندی به سوی  
خودت، و اگر تو نبودى من نمى دانستم که تو کیستى!»  
جمله «بِكَ عَرَفْتُكَ» معنا را تمام می کرد؛ جملاتی که پشت سرش آمد، «وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ،  
وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ، وَ لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أُدْرِ مَا أَنْتَ»، در حکم تفسیر و بیان و شرح همان جمله «بِكَ عَرَفْتُكَ»  
است.

### معرفت، وابسته به ارتباط بین دو شیء

«بِكَ عَرَفْتُكَ»، یعنی: «تو را شناختم به خودت!». چون انسان چیزی را که می شناسد، یا به  
خود او می شناسد یا به غیر او؛ آن غیر باید یک رابطه ای با آن چیز داشته باشد تا انسان بتواند بشناسد.  
اگر هیچ رابطه ای بین آن شیء و انسان نباشد، انسان از کجا بشناسد؟! مثلاً انسان زید را می بیند،  
به واسطه دیدن زید که عمرو را در فلان مملکت نمی شناسد! چون بین این و بین او هیچ رابطه ای،  
نسبتی، نسبت شرکتی، نسبت ابوتی، بنوتی، رجمیتی، نسبت نسبی و سببی نیست. پس هر چیزی که  
انسان به وسیله او چیز دیگر را می شناسد، باید بین آن دو یک ربطی باشد؛<sup>۱</sup> این ربط یا ربط علیت است  
یا ربط معلولیت.

### بیان «برهان لم» در معرفت و ربط بین دو شیء

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر بر قاعده «لَا يَعْرِفُ شَيْءٌ شَيْئًا إِلَّا بِمَا هُوَ فِيهِ مِنْهُ»، رجوع شود به «الله شناسی»، ج ۱، ص ۹۲ - ۹۷.

ربط علّیت، یعنی آن چیزی که انسان آن چیز را می بیند و با آن، چیز دیگر را می شناسد، آن چیز اول، علّت و وجود آن چیز دوّم است؛ مثلاً انسان آتش را از دور می بیند، فوراً پی می برد که در آنجا یک حرارتی هست. با اینکه حرارت را حس نکرده و حرارت به بدن او نرسیده و خودش با حرارت تماس پیدا نکرده است، ولی از اینکه آتش را دیده است، مسلّم می داند که حرارتی هم هست؛ چون آتش بی حرارت نمی شود. آتش علّت برای حرارت و هر علّتی مستلزم معلولش است، یعنی آتش لازمه دارد حرارت را، و حرارت ملزوم برای وجود آتش است؛ پس انسان که از دور آتش را دید، پی به وجود حرارت می برد.

این را می گویند: «از علّت به معلول پی بردن»؛ و اسم این در لسان ادّبا و علما، «برهان لمّ» است.

### بیان «برهان إنّ» در معرفت و ربط بین دو شیء

یک وقتی هم انسان معلول را می بیند و پی می برد که علّتی هست؛ مثل اینکه از پشت دیوار می بیند که دودی بلند است، مسلّم می گوید که آنجا آتشی کرده اند. عکس آن مسئله اول است ها! در اول آتش دید، مسلّم می گوید: دنبالش حرارتی هست، اما اینجا آتش را نمی بیند بلکه دود را می بیند و مسلّم می گوید: آتشی هست! چون دود که بدون آتش نمی شود، آتشی باید باشد تا دود را درست کرده باشد؛ پس حالا که دود هست، این معلول است و دلالت می کند که به وجود آورنده دود، بوده تا اینکه این دود درست شده است.

اینجا انسان از معلول پی به وجود علّت می برد؛ این را می گویند: «برهان إنّ»، یعنی صحبت کردن از «إنّ»ی حکم.

### بیان «برهان مافوق لمّ» در معرفت و ربط بین دو شیء

یک وقتی انسان نه از علّت پی می برد به معلول، و نه از معلول پی می برد به علّت! بلکه خود یک چیزی را می بیند و می فهمد و می شناسد؛ مثل اینکه آتش را می آورند جلوی انسان می گذارند، و آن قدر انسان به این آتش نزدیک است که هم آتش را می بیند و تا دید، حرارتش را هم حس می کند، دود و دم و بخار این آتش را هم حس می کند. مثل زمستان های سرد که سابقاً کرسی ها را گرم می کردند و یا منقل ها را پر ذغال می کردند و باد می زدند و در اطاق می آوردند، خُب فوراً انسان هم آتش را می بیند و هم اثرات آتش را!

اینجا دیگر از علّت پی به معلول نبرده، یا از معلول پی به علّت نبرده است؛ اینجا از خود چیز، خود آن چیز را شناخته است. این را می گویند: «برهان فوق لمّ».

راه های دستیابی به معرفة الله

ما در این دنیا آمدیم و می‌خواهیم خدا را بشناسیم، و بالأخره مفرّ و گریزی که نیست، انسان باید خدا را بشناسد؛ حال خدا را با چه بشناسیم؟  
برویم سراغ «برهان إنّ» که می‌گوید: خداوند علی‌أعلیٰ موجوداتی را در عالم خلق کرده و معلول بدون علت نمی‌شود، پس این زمان و زمین و آفرینش و باد و باران و ابر و زلزله و صاعقه و تغییرات زمینی و آسمانی و... همه اینها دلالت می‌کند بر اینکه یک خدایی هست و اینها را به وجود آورده است.

بنا دلالت بر بنا می‌کند؛ شما در هر شهری، هر مملکتی و هر ده کوره‌ای بروید و یک ساختمانی ببینید، حکم می‌کنید که این را یک بنایی ساخته است، چون بنا بدون بنا و مهندس نمی‌شود.  
فرشی که زیر پای شما افتاده، تا دیدید می‌گویید که این را یکی بافته است؛ فرش که خود به خود به وجود نمی‌آید، این مسلم است! از معلول پی به علت می‌برد.  
غذایی که طبخ شده را فوراً دیدید، می‌گویید این را یک نفر پخته است، و نان سنگک را یکی از تنور در آورده.

در را نجاری، رنده کاری و ارّه کاری کرده و بعد هم او را صیقل زده و به این صورت در آورده است، سنگ را کسی تراشیده و به دیوار مسجد نصب کردند؛ خود به خود سنگ به این شکل در نیامده، این مسلم است دیگر!

### کیفیت دستیابی به معرفت اجمالی در حدیث اعرابی

عربی آمد خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، و استدلال کرد بر توحید و بر اینکه خداوند علی‌أعلیٰ آسمان و زمین را خلق کرده؛ استدلالش این بود که:  
الْبَعْرَةُ تَدُلُّ عَلَى الْبَعِيرِ، وَ أَثْرُ الْأَقْدَامِ يَدُلُّ عَلَى الْمَسِيرِ؛ أَفَسَاءُ ذَاتُ أَبْرَاجٍ وَ أَرْضُ ذَاتُ فِجَاجٍ لَا تَدُلُّانِ عَلَى اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ؟!  
به او گفتند که: «خدایت را از کجا شناختی؟» گفت:

من در راه می‌روم و می‌بینم پشک شتر افتاده، این دلالت می‌کند که از این راه یک شتری عبور کرده است. در راه حرکت می‌کنم و می‌بینم جای قدم انسان است، این دلالت می‌کند که یک آدمی از اینجا گذشته.

آیا این آسمان با این علو و ارتقای رتبتی که دارد و این بروج مختلفی که دارد، و این زمین با این شکاف‌ها و این آثار، دلالت نمی‌کنند که خدای لطیف و خبیری است و اینها را آفریده؟!  
این همان از معلول به علت پی بردن است!

<sup>۱</sup>مرآة العقول، ج ۷، ص ۱۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۱۳۴.

## معرفت اجمالی، همان دین العجائز و ضعیفان است!

از پیرزنی - آن پیرزن‌هایی که چرخ‌های داشتند و در منزل که بودند پنبه و پشم را برمی‌داشتند و با آن چرخشان می‌رشتند - سؤال کردند که: «خدایت را به چه شناختی؟»، گفت:

من همین قدر می‌دانم که وقتی این پنبه و پشم را برمی‌دارم و می‌زنم به این چرخ و حرکت می‌دهم، این به صورت ریسمان درمی‌آید؛ وقتی دستم را برمی‌دارم چرخ می‌ایستد و دیگر هیچ خبری نیست، پنبه و پشم به جای خودش است و تبدیل به ریسمان هم نمی‌شود؛ آن وقت چطور دستم را از چرخ برمی‌دارم چرخ می‌ایستد و حرکت نمی‌کند و حرکت این چرخ به

دست من است، پس حرکت این چرخ بزرگ هم به دست خداست! این آسمان و این زمین و این گردش، یک گرداننده‌ای دارد که اگر گرداننده نداشته باشد نمی‌گردد و می‌ایستد.

از آن چرخه که گرداند زن پیر \*\*\* قیاس چرخ گردنده همی گیر<sup>۱</sup>

«و علیکم بدین العجائز»<sup>۲</sup> که فرمودند: «بر شما باد به دین پیرزن‌ها!» یعنی همین طوری که

---

<sup>۱</sup> خمسۀ نظامی، منظومۀ خسرو و شیرین، در استدلال نظر و توفیق شناخت.  
<sup>۲</sup> الله شناسی، ج ۱، ص ۱۹۸، تعلیقۀ ۴:

«در احادیث مثنوی، طبع دوم، ص ۲۲۵ - ۲۲۶ در تحت شماره ۷۴۲ گوید:

هم در اوّل [آخر] عجز خود را او بدید

\*\*\*

مرده شد دین عجائز برگزید

اشاره بدین حدیث است: «علیکم بدین العجائز»؛

إحیاء العلوم، ج ۳، ص ۵۷؛ و مؤلف اللؤلؤ المرصوع، ص ۵۱ آن را موضوع شمرده است؛

رجوع کنید به: إتحاف السادة المتّقین، ج ۷، ص ۳۷۶ که درباره این حدیث بحثی مفید کرده و شواهدی بر صحت آن آورده است؛

آیة الله حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (ره) در کتاب الفردوس الأعلى، طبع سوّم، ص ۲۲۴ آورده است: «و لعلّ هذا المراد من الكلمة المأثورة: «علیکم بدین العجائز.»»

و آیة الله حاج سیّد محمد علی قاضی شهید (ره) در تعلیقہ گوید: «مراد شیخنا از بودن این کلمه "مأثورة" شاید آن باشد که از بعضی از پیشینیان مأثور است، نه آنکه بدین عبارت مأثور است از یکی از معصومین علیهم السلام؛ زیرا که این سخن از پیغمبر و یا اهل بیت معصومین او علیهم الصلّاة و السلام مأثور نیست. و احدی از محدثین از طریق اصحاب ما امامیه و یا از طریق اهل سنت در جوامع حدیثیه از آنان صلوات الله علیهم نقل نکرده است؛ همان طور که ما در بعضی از مجامیع خودمان در این باره تحقیق به عمل آورده‌ایم.»

حافظ ابوالفضل محمد بن طاهر بن احمد مقدّسی در کتابش: تذکرة الموضوعات، ص ۴۰، ط ۲ مصر، سنه ۱۳۵۴ گفته

دین و آیین پیرزن‌ها از روی همین "از راه معلول پی به علت بردن" درست شده، بر شما باد که از این دست برندارید! لا اقل این مقدار خدا را بشناسید؛ خب این یک قسم است.

### سیر آفاقی، همان دین العجائز است و از معلول به علت رسیدن!

و سیر آفاقی هم این‌طور است که انسان این‌طرف و آن‌طرف برود و گل‌ها، صحنه‌ها، بوستان‌ها و آبشارها را تماشا کند، تفکر کند و تأمل کند و در دقت و تیزی نظر نسبت به این صنع غریب، پی‌برد بر اینکه خالق عظیم است، و الا نمی‌توانست چنین صنعی بر این اساس استوار کند.

و غالب مردم دنیا از الهیین، فلاسفه، حکماء، بزرگان که خدا را می‌شناسند، از همین راه است؛ از راه معلول به علت است.

خب راه هم، راه خیلی خوبی است، قرآن هم ما را به این راه دعوت می‌کند، می‌گوید: از این راه بروید! سیر آفاقی هم همین است که انسان از معلول پی به علت می‌برد؛ البته به یک معنا! ولیکن این راه، علت را نشان می‌دهد، اما آیا علت را آن‌طوری که باید و شاید نشان می‌دهد یا نه، علت را از یک‌جانب و از یک‌طرف نشان می‌دهد؟!

آن کسی که از دور، دود را می‌بیند مسلم حکم می‌کند که آنجا آتشی هست، در این شکی

---

است: «علیکم بدین العجائز» دارای اصلی نیست؛ نه روایت صحیح‌های و نه روایت سقیم‌های راجع به آن وارد نشده است مگر از محمد بن عبدالرحمن بیلمانی به غیر این عبارت. او دارای نسخه‌ای بوده است و در نقل خبر متهم بوده است. «

و جماعتی از علما مانند شیخ بهائی و شاگردش فاضل جواد و فاضل مازندرانی معتقدند به آنکه این کلمه از گفتار سفیان ثوری از متصوفه عامه می‌باشد؛ قوشجی در شرح تجرید گفته است: «عمر بن عبیده چون میان ایمان و کفر، اثبات منزله‌ای نمود، عجزه‌ای گفت: "خدا می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ ۖ فَمِنْكُمْ ۖ كَافِرٌ ۖ وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ ۖ﴾ و بر این اساس میان بندگان‌ش قرار نداده است مگر کافر و مؤمن را. «سفیان گفت: "علیکم بدین العجائز."»

محقق قمی (قده) صاحب قوانین گوید: «آنچه مذکور می‌باشد در اُلسنه و مستفاد است از کلام محقق بهائی (قده) در حاشیه زبده آن است که: "این سخن حکایتی است از چرخ دولاب او و دست باز داشتن از آن برای اظهار عقیده‌اش به وجود صانع محرک افلاک مدبر عالم."»

و سید حکماء سید داماد - قدس سره - در الرواشح السماویة، ص ۲۰۲، ط طهران، از بعض علما نقل کرده است که: «علیکم بدین العجائز» از موضوعات است.»

و از کتاب البدر المنیر، نقل است که: «این لفظ دارای اصلی نمی‌باشد، ولیکن دیلمی مرفوعاً روایت کرده است که: "چون آخر الزمان فرا رسد و میان آراء و أهواء اختلاف پیدا شود، فعلیکم بدین اهل البادية و النساء! قفوا علی طواهر الشریعة و إیاکم و التعمق إلی المعانی الدقیقة! ای فانه لیس هناك من يفهمها." - انتهى».

نیست! اما آیا به حقیقت آتش رسیده است؟! کیفیت آتش را لمس کرده است؟! وجود آتش برای او مشهود شده است؟ این آتش از چه نوعی است؟! از ذغال است، از هیزم است، از اثر اصطکاک دو جسم است، از جریان برق است، از به هم خوردن دو سنگ چخماق است، و یا این آتش از نفت است، از بنزین است، از ذغال سنگ است، از کجا این آتش پیدا شد؟! اینها که روشن نیست! فقط اجمالاً می گوید: آتش هست، پس اجمالاً از راه دور می گوید که اینجا علتی هست!

این خیلی فرق می کند با آن کسی که در پشت دیوار، همین که دارد دود را می بیند، عین آتش را هم ببیند که این آتش چیست، ماده آتش چیست، و خود آتش را إدراک کند و لمس کند، و او و آثار او برای این شخص مشهود باشد؛ خیلی تفاوت دارد!

### معرفت تمام موجودات به خداوند از پشت پرده و از راه دور

تمام موجودات خدا را می شناسند، اما از دور می شناسند؛ من وراء حجاب و من وراء ستر إدراک می کنند. کسی نمی تواند انکار کند! ﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛<sup>۱</sup> چه کسی می تواند در وجود پروردگار شک کند؟!

اما آن کسی که بخواهد از معلول به علت پی ببرد، به علت پی می برد در حدود سعه معلول؛ یعنی علت، نازل شده و پایین آمده و معلول را ایجاد کرده است، پس هر معلولی نمایشگر علت است به اندازه وجود خودش، نه به اندازه وجود علت. اگر به اندازه وجود علت، معلول می توانست علت را نشان بدهد که معلول نبود، بلکه علت بود.

یک نقاش زبردست که تابلوهایی می کشد، شما هر تابلویش را که تماشا کنید، آن نقاش را در حدود این تابلو به شما نشان می دهد نه حقیقت نقاش را! ممکن است که آن نقاش، نقش های عجیب و غریب تری بتواند بکشد و شما ندیده باشید. پس، از اینکه این نقش را می بینید، نقاش را نمی توانید ببینید؛ بلکه آن نقاش را در این کادر می توانید ببینید، نه نقاش را با وجود اطلاقی و سعی خودش!

خوب توجه می کنید چه عرض می کنم؟!

در فریب نقش نتوان خامه نقاش دید \*\*\*

\*\*\* ورنه در این سقف زنگاری، یکی در کار هست<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۰. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۵۴: «رسولان آنها گفتند: آیا در خداوند شک است که او خلق کننده آسمانها و زمین است؟!»

<sup>۲</sup> مجموعه رسائل (فیض کاشانی)، ج ۱، ص ۳۳.

آن وحدت نقّاش را انسان از نقش نمی‌تواند إدراک کند، بلکه نقش‌ها را می‌بیند؛ اما آن علم، آن ملکه و آن قدرتی که در نقّاش هست و می‌خواهد نقش کند، می‌آید به سر این خامه و این قلم - که قلم هم قلم واحد است -، و روی این تابلو و کاغذ می‌کشد، این إدراک نمی‌شود و عین نقش إدراک می‌شود. آن وحدت إدراک نمی‌شود، بلکه این کثرت إدراک می‌شود؛ و تا وحدت إدراک نشود، نقّاش إدراک نمی‌شود!

### شناخت محدود علّت از راه شناخت معلول

بنابراین انسان در این دنیا به هر معلولی برسد، به علّت پی‌می‌برد؛ اما از دریچه کوتاه، از صفحه خاص و از وجهه خاص. مثل اینکه انسان عکس کسی را از نیم‌رخ می‌بیند خب این طرف صورتش را می‌بیند، آن طرف را که نمی‌بیند؛ آن طرف را ببیند، این طرف را نمی‌بیند؛ جلوی صورت را ببیند، پشت را نمی‌بیند؛ از بالا از کسی عکس برداری کنند، صورت را نمی‌بیند؛ همه اینها از یک وجهه است!

### تمثیل مولانا درباره غفلت مردم از حضور علّت در دل هر معلول

اگر انسان بتواند علّت را در معلول ببیند، این نباید دیگر معلول ببیند، باید علّت را ببیند. اگر بخواهد علّت را در معلول ببیند، باید اوّل علّت را ببیند و الا تا هنگامی که نظر به معلول دارد، علّت را نخواهد دید؛ از یک طرف دارد می‌بیند، این معرفت نیست، علم نیست! عیناً مانند آن مثال خیلی خیلی خوبی است که می‌گوید:

روستایی گاو در آخور بست \*\*\*

\*\*\* شیر گاوش خورد و بر جایش نشست<sup>۱</sup>

روستایی - یعنی آدم دهاتی - گاوش را آورده بود و در آخور بسته بود، شیر هم آمد تمام این گاو را خورد و جای سر گاو خوابید؛ روستایی شب سوی آخور آمد و رفت که یک استمالتی از گاو کند و به او آب بدهد، و آمد کنار شیر و به سر و پا و دم شیر دست مالید و خیال می‌کند گاو است، دیگر خبر ندارد، شب است، تاریک است، اطلاع ندارد و نمی‌بیند چه خبر است!

گفت شیر ار روشنی افزون بُدی \*\*\* زهره‌اش بدریدی و دل خون شدی<sup>۲</sup>

فوراً زهره ترک می‌شد! این شیر است! من کجا دارم دست می‌مالم؟ به سر و کله و یال شیر

دارم دست می‌مالم!

معرفت به معالیل، مصداق بارز آیه (بِنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ)

<sup>۱</sup> مثنوی معنوی، دفتر دوم.

<sup>۲</sup> همان.



خب، شب است، تاریک است، انسان از دور پی به معلول می‌برد، و از معلول پی به علت می‌برد و می‌گوید که: خدا چنین است و چنان است و اسماء دارد و صفات دارد و هزار اسم است و این اسم بر آن اسم غالب است و آن اسم بر این اسم چنین است و چنان است و احکام و...؛ اما همه اینها **(أُولَٰئِكَ يُنَادُونَ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ)**<sup>۱</sup>، از دور تماشا کردن است!

یک وقتی که شما می‌پرسید: آقا، شهر آذربایجان چگونه است؟ چه شکلی است؟ به شما می‌گویند: از اینجا باید بروید، در فلان نقطه هوایش چنین است، وسعتش چنان است، مردمانش این طور صحبت می‌کنند، مساجدش این طور است، این طور است، این طور...؛ این خیلی فرق دارد تا اینکه شما خودتان در آن شهر بروید و یک ماه، یک سال بمانید، دکان‌هایش را ببینید، مساجدش را ببینید، تیمچه‌اش را ببینید، با مردمانش صحبت کنید، شما را ضیافت بکنند، اخلاقشان را ببینید، رفتارشان را ببینید!

### معرفت خداوند از راه معلول، معرفتی است ناقص و من وجه

پس انسان هیچ موجودی را نمی‌تواند از راه معلول بشناسد! شناختن از راه معلول، معرفت نیست، بلکه معرفتِ من وجه است؛ و معرفتِ من وجه، معرفت علی‌الاطلاق نیست؛ خلاصه، معرفت من جمیع الوجوه [معرفت] می‌شود.

### معرفت به حق المعرفة را باید طلب کرد

یعنی آن کسی که باید خدا را بشناسد به حق المعرفة، نباید به معرفت معلولی اکتفا کند، و إلاً حق المعرفة برای او پیدا نمی‌شود. این معرفت، معرفت ناقص است. این معرفت، معرفت عجایز است، برای پیرزن هاست!

چه کردی فهم از دین العجائز \*\*\* که بر خود جهل می‌داری تو جائز؟!

برون آی از سرای امّ هانی \*\*\* بخوان مجمل حدیث «لن ترانی»!<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> سوره فصلّت (۴۱) آیه ۴۴. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۶۹:

«ایشان از راه دور و درازی صدا زده می‌شوند.»

<sup>۲</sup> گلشن راز، ص ۲۵.

تو از عالم همین لفظی شنیدی \*\*\* بیا بر گوی کز عالم چه دیدی؟  
چه دانستی ز صورت یا ز معنی \*\*\* چه باشد آخرت چونست دنیی؟  
بگو سیمرغ و کوه قاف چبود؟ \*\*\* بهشت و دوزخ و اعراف چبود؟  
کدام است آن جهان کان نیست پیدا \*\*\* که یک روزش بود یک سال اینجا!

باید از خانه بیرون آمد و دین عجایز را هم کنار گذاشت و به آن استدلال عرب هم که: «الْبَعْرَةُ تَدُلُّ عَلَى الْبَعِيرِ»، اکتفا نکرد!

البته معرفت آن مرد اعرابی در همین حدود بوده و این هم بسیار خوب است! این از شرک هزار درجه بالاتر است، ولی این با ایمان مطلق که شهود و مقام لقاء باشد، هزار هزار سال فرق دارد!

### استحسان معرفت اجمالی و عدم رجحان آن نزد شارع

و به همه هم تکلیف نمی‌کنند که شما بایستی به مقام و معرفت مطلق برسید؛ البته برای هر کس، هر درجه‌ای از معرفت که برای او حاصل بشود خوب است. از معلول پی به علت بردن هم خیلی خوب است و این هم یکی از راه‌های معرفت است که انسان به آن دعوت شده در مقابل جهل مطلق! ولیکن انسانی که انسان است و مرد است، دیگر نباید از عجایز تبعیت کند و دین عجوز را بر خود بپسندد و بگوید که: دستم را از چرخه برمی‌دارم چرخه می‌ایستد، و وقتی دستم را می‌گذارم چرخه هم می‌گردد، پس این آسمان و این زمین و این انسان و این نطفه و این جنین و این شیر و این دم و دستگاه، یک خدایی دارد! باید آمد و دید!

حضرت سجّاد می‌فرماید:

بِكَ عَرَفْتُكَ؛ «خدایا من تو را به خودت شناختم!»

نه به موجودات، نه به کوه، نه به آسمان، نه به زلزله، نه به قضا، نه به قدر، نه به «فَسَخِ الْعَزَائِمِ وَ

---

تا اینکه می‌فرماید:

دلیران جهان آغشته در خون \*\*\* تو سر پوشیده نهی پای بیرون  
چه کردی فهم ازین \*\*\* «دین العجائز» \*\*\* که بر خود جهل می‌داری تو جائز؟  
زنان چون ناقصان عقل و دینند \*\*\* چرا مردان ره ایشان گزینند؟  
اگر مردی برون آی و سفر کن \*\*\* هر آنچه آید به پیشت زان گذر کن  
تا اینجا که فرموده است: \*\*\*

برون آی از سرای «امّ هانی» \*\*\* بگو مطلق حدیث «مَنْ رَأَى!»  
گذاری کن ز کاف و نون کونین \*\*\* نشین بر قاف قرب قاب قوسین!  
دهد حق مر ترا هرچ آن بخواهی \*\*\* نمایندت همه اشیا کما هی  
\*\*\* . خ ل: از دین العجائز.

نَقَضِ الْهَمَمِ<sup>۱</sup>، نه به بادهها، نه به کشتی‌ها و جریان آب‌ها؛ به اینها من تو را نشناختم، من تو را به خودت شناختم! شناختم تو را به خودت و تو مرا دلالت کردی بر خودت و تو مرا خواندی به سوی خودت و اگر تو نبودی که من نمی‌دانستم که تو کیستی؟

### خدا را باید در همه جا دید، چشم بگشا و بین!

اینکه «من تو را به خودت شناختم»، می‌شود: حَقِّ الْمَعْرِفَةِ؛ یعنی اوّل که من چشم باز کردم و آدمم با آن سریره و ذات و فطرت، وجود خالق را إدراک کنم، در اوّلین وهله چشمم به تو افتاد، غیر از تو کسی را ندیدم تا اینکه به وسیله او به سراغ تو بیایم، و نشانی خانه تو را از او بگیرم و او به من نشانی بدهد که: این کار را بکن، آن کار را بکن تا اینکه بعد، به خانه خدا برسی و او را در خانه پیدا کنی! تا چشم باز کردم، تو را دیدم! با وجدان، تو را حس کردم! و با دل، تو را شاهد بودم؛ أَنْتَ شَاهِدٌ لِي وَ مَشْهُودٌ!<sup>۲</sup>

### تفسیر حدیث امیرالمؤمنین در باب رؤیت خداوند در همه چیز

«و رأيتك في كلِّ شَيْءٍ»<sup>۳</sup>، «و لا يخلو منك شَيْءٌ»<sup>۴</sup>، «ما رأيتُ شَيْئًا إلَّا و رأيتُ اللهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ»<sup>۵</sup>.

<sup>۱</sup> اقتباس از نهج البلاغة (عبده)، ج ۴، ص ۱۹۰:

«وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهَمَمِ".»

<sup>۲</sup> اقتباس از سوره بروج (۸۵) آیه ۳: ﴿وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ﴾.

<sup>۳</sup> إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۵۰، ذیل دعای عرفه (با قدری اختلاف).

<sup>۴</sup> كفاية الأثر، ص ۲۵۶ (با قدری اختلاف).

<sup>۵</sup> توحید علمی و عینی، ص ۱۹۱، تعلیقه:

«این حدیث را به این عبارت "ما رأيتُ شَيْئًا إلَّا و رأيتُ اللهَ قَبْلَهُ" مرحوم صدر المتألهین در أسفار أربعة، طبع سنگی، ج ۱، ص ۲۶ و از طبع حروفی، ج ۱، ص ۱۱۷ ذکر نموده است؛ و نیز مرحوم سبزواری در حاشیه خود بر شرح منظومه خود در ص ۶۶ از طبع ناصری، راجع به کیفیت تقوّم معلوم به علت ذکر کرده است. مرحوم صدر المتألهین پس از بیان روایت، مرفوعاً از امیرالمؤمنین علیه السلام بدین عبارت، گفته است:

"و روى مَعَهُ و فيه؛ یعنی: ما رأيتُ شَيْئًا إلَّا و رأيتُ اللهَ مَعَهُ و فيه."

و مرحوم عالم ربّانی حاج میرزا جواد آقا ملکى تبریزی رضوان الله علیه در أسرار الصلاة، ص ۶۵ گوید: "قوله علیه السلام: (یعنی امیر المؤمنین علیه السلام) ما نظرتُ إلى شَيْءٍ إلَّا و رأيتُ اللهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ." و در رساله لقاء الله، خطّی ص ۷ گوید:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: "ما رأيتُ إلَّا و رأيتُ اللهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ."

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«من چیزی را ندیدم مگر اینکه با آن چیز و قبل و بعد، خدا را دیدم!»

یعنی نظر که به هر موجودی از موجودات افتاد، اوّل نظر به خدا افتاد؛ و به دنبال نظر به خدا موجودات نیز معلوم و مشهود من شدند. پس خدا وجودش ظاهرتر است از وجود معلول، و قوی تر است از وجود معلول، و روشن تر است از وجود معلول، تا اینکه انسان بخواهد از معلول برود و او را پیدا کند! چون همین معلول، همین مقدار ظهور و روشنائی که در خلقت دارد، این را از علت گرفته؛ پس علت در وجود معلول باید ظاهرتر باشد از وجود معلول برای خود معلول! هر یک از معلولات و مخلوقاتی که در عالم به وجود آمده است، از خدا بوده؛ پس خدایی بوده تا این معلول پیدا شده است، خدایی در رتبه اوّل بوده تا به وسیله او مخلوقی پیدا شده است. پس این مخلوق در اصل وجودش قائم به خداست، و صرف نظر از این قیام، هیچ نیست؛ آن وقت انسان چگونه به او نظر بیندازد و او را مرآی و منظر خود قرار بدهد، و حکم صغری و کبری و معلومات برای مسئله خود قرار بدهد و از او پی به آن مجهولی که خداست ببرد؟! اصلاً این غیر معقول است! چون همین که انسان این مخلوق را قرار داد، "قرار داد" یعنی خدا را قرار داد؛ چون این معلول بدون خدا وجود ندارد! این معلوم و مسئله‌ای را که قرار دادیم و می‌خواهیم از آن مجهول را پیدا کنیم، در شکم همین معلوم مسئله آن مجهول ما خوابیده است و اگر ما درست به این معلوم نظر کنیم، همان مجهول را پیدا کردیم!

این جدایی ندارد؛ این قدر ربط قوی است و این قدر شدید است و این قدر نور وجود و ظهور پروردگار در موجودات شدید است که از شدت ظهور، به خفاء کشیده و إدراک نمی‌شود! این از شدت ظهور است و الا غیر از او که چیزی نیست!

بنابراین ما کدام معلولی را، کدام آفریده شده‌ای را و کدام مخلوقی را می‌توانیم در نظر بگیریم که او ما را به خدا دلالت کند؟! همین که ما نظر کردیم به آن معلول، نظر به خدا کردیم! اگر آن جنبه اصالت وجود و ظهور نور پروردگار را از این معلول برداریم، که عدم است و هیچ نیست! پس اینکه می‌توانیم به این معلول نظر کنیم، به واسطه همان نور پروردگار بوده که در این هست؛ پس نظر اوّل به پروردگار افتاده است که پیدا شده است! آن وقت ما کجا می‌توانیم بنشینیم و فکر کنیم و از معلول پی به وجود خدا ببریم؟!

خوب توجه می‌کنید که مسئله به کجا دارد می‌رسد؟!

**تفسیر فقراتی از ذیل دعای عرفه**

حضرت سیدالشهدا علیه السلام در ذیل دعای عرفه که منتسب به ایشان است<sup>۱</sup> می‌فرماید:

كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِهَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ؟<sup>۲</sup>

«چه قسم استدلال بشود بر وجود تو، به واسطه این مخلوقات که در اصل وجودشان احتیاج به تو دارند؟! (در اصل وجود!)»

آخر مگر این معلول نمی‌خواهد خدا را معرفی کند؟! معرفت باید باشد و بعد معرفت باشد، اما این در وجود خودش به تو بستگی دارد! پس قبل از معرفت، در وجود بسته به توست، همین که می‌خواهد موجود باشد، قیامش به توست؛ آن وقت ما چه قسم از مرحله وجود بگذریم و در مرحله ثانی نظر استقلالی به او بکنیم و بگوییم: تو بیا معرفت خدا بشو!

اصلاً تویی نیست، خبری نیست! این ”تو“ قائم به خداست! پس همین که گفتیم: تو بیا! وجود

”تو“ را که ثابت کردیم، قبل از اثبات وجود ”تو“ خدا ثابت شده است. اصلاً قبل از ”تو“ خدا آمده، قبل از ”من“ خدا آمده، قبل از ”او و شما و ایشان“ خدا آمده، و قبل از همه ضمائر؛ ضمائر عربی مرفوع متصل و منفصل: «هُوَ هُمَا هُمَ هِيَ هُمَا هُنَّ أَنْتَ أَنْتُمَا أَنْتُمْ أَنْتِ أَنْتُنَّ أَنَا نَحْنُ»، چهارده تا ضمیر است؛ در فارسی هم که از شش تا بیشتر نیست: «من تو او ما شما ایشان»؛ هر گروهی برای خودش يك مقدار ضمائر خاصی دارند. قبل از اینکه این ضمائر پیدا بشود، خدا پیدا شده است؛ خیلی مسئله عجیب است!

كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِهَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ؟!

آدم می‌خواهد برود منزل جناب آقای علی آقا، که در آنجا ایشان را ملاقات کند، نابینا هم هست مثل بنده؛ آن وقت می‌آید دست علی آقا را می‌گیرد و می‌گوید: علی آقا علی آقا، من را محض رضای خدا به منزل علی آقا هدایت کن! می‌گوید: ”علی آقا“ مرا به منزل ”علی آقا“ هدایت کن!

بابا، علی آقا به چه هدایت کند؟! علی آقا خودش است! قبل از اینکه به منزلش برسی و به منزل هدایت بشوی، به علی آقا همین دست زدی، به علی آقا رسیدی.

به هر موجودی که دست بزنی، قبل از اینکه دست شما به آن موجود بخورد، ذات مقدس پروردگار در آنجا حاضر و ناظر است و سعه وجودی او هر موجودی را گرفته است؛ خدا که از

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به الله شناسی، ج ۱، ص ۲۵۱.

<sup>۲</sup> اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۸ - ۳۴۹.

مخلوقش خلو نیست، جدا نیست!

### حضور ذات حق در دل هر شیء

داخلٌ فی الأشياءِ لا بالممازجة و خارجٌ عنها لا بالمزایلة؛<sup>۱</sup> چنین سعه وجودی دارد! آن وقت انسان در تمام عالم، کدام معلولی، کدام مخلوقی، کدام چیزی، کدام شیئی، کدام امر متصور و کدام امر متخیل و موهومی را می تواند پیدا کند که این جدا باشد، آن وقت بگوید: محض رضای خدا بیا من را به او معرفی کن؟!

یک دانه پشه اگر بخواهد شما را به خدا معرفی کند یا یک دانه پر کاه اگر بخواهد شما را به

---

الکافی، ج ۱، ص ۸۳:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ خَيْثَمَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَوْ مِنْ خَلْقِهِ، وَ خَلَقَهُ خَلَوْ مِنْهُ، وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ تَعَالَى فَهُوَ مَخْلُوقٌ، وَ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ.»

<sup>۲</sup> توحید علمی و عینی، ص ۲۱۰:

(مرحوم سبزواری - قدس الله نفسه - در حاشیه خود بر شرح منظومه خود در ص ۶۶ از طبع ناصری راجع به کیفیت تقوّم معلول به علت گوید:

و هو متقومٌ بالعلّة، أى ليست العلةٌ خارجةً عنه بحيث لا مرتبة له خالية عنها و لا ظهور له خاليًا عن ظهورها؛ بل الظهور لها أولًا و له ثانيًا كما قال عليه السلام: «ما رأيت شيئًا إلا و رأيت الله قبله.» و قال: «داخلٌ في الأشياءِ لا بالممازجة و خارجٌ عن الأشياءِ لا بالمزایلة.» و أيضًا: «ليس في الأشياءِ بوالج و لا عنها بخارج.» و أيضًا: «مع كلِّ شيءٍ لا بمقارنة و غير كلِّ شيءٍ لا بمزایلة.» و أيضًا: «داخلٌ في الأشياءِ لا كدخول شيءٍ في شيءٍ؛ خارجٌ عن الأشياءِ لا كخروج شيءٍ عن شيءٍ.» و أيضًا: «توحيده تميّزه عن خلقه، و حكم التمييز بينونة صفة لا بينونة عذلة.» و بالجملة هذا متواتر بالمعنى. (انتهى).

التوحيد (للصدوق)، ص ۳۰۶:

«... هو في الأشياءِ على غير ممازجة، خارجٌ منها على غير مبابنة، فوق كلِّ شيءٍ فلا يُقال شيءٌ فوقه، و أمام كلِّ شيءٍ فلا يُقال له أمام، داخلٌ في الأشياءِ لا كشيءٍ في شيءٍ داخلٍ، و خارجٌ منها لا كشيءٍ من شيءٍ خارجٍ....»

الکافی، ج ۱، ص ۸۵:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ قَيْسِ بْنِ سَمْعَانَ بْنِ أَبِي رَبِيحَةَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ: «بِمَا عَرَفَنِي نَفْسُهُ!» قِيلَ: وَ كَيْفَ عَرَفَكَ نَفْسُهُ؟ قَالَ: «لَا يُشْبِهُهُ صُورَةٌ، وَ لَا يُحْسُ بِالْحَوَاسِّ، وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ، قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ، بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ، فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يُقَالُ شَيْءٌ فَوْقَهُ، أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يُقَالُ لَهُ أَمَامٌ، دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ دَاخِلٍ فِي شَيْءٍ، وَ خَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ خَارِجٍ مِنْ شَيْءٍ، سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَ لَا هَكَذَا غَيْرُهُ، وَ لِكُلِّ شَيْءٍ مُبْتَدَأٌ.»

خدا معرفی کند، همین پشه در اصل وجود و همان پر کاه در اصل وجودش که وجوب دارد با خداست! پس همین که شما به پر کاه دست زدید، از نقطه نظر معیت ذات پروردگار با هر موجودی که من جمله از موجودات همین پر کاه است، پروردگار وجودش برای شما مشهود و معلوم بوده است؛ پر کاه رفت کنار! گم شد! علت آمد و معلولات گم شدند! برق عزت درخشید و دیگر موجودی در مقابل آن موجود باقی نماند!

كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِهَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ؟! أَيْ كَوْنُ لِيْغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ

مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ؟!<sup>۱</sup>

«خدایا، آیا برای غیر از تو ظهوری هست که آن ظهور برای تو نباشد و آن ظهور دلالت کند ما را به سوی تو؟!»

### نور چراغ معالیل، و امدار نور خورشید عالمتاب

ما چراغ دست می‌گیریم و در شب تار حرکت می‌کنیم می‌رویم در هر جای تاریک به برکت و پرتو نور این چراغ، در آن تاریکی گمشده‌های خود را پیدا می‌کنیم و برمی‌داریم؛ چون در تاریکی گم شده است و اشیاء با همدیگر متمایز نیستند، نور باید بیاید تا اینکه اشیاء را از هم جدا کند، و انسان مطلوب خود را در بین جمیع اشیاء بر دارد! پس نور باید باشد!

آن چیزی که انسان می‌خواهد برود دنبالش و او را پیدا کند، موجودی است که به این چراغ دستی ما دارد نور می‌دهد! این قدر نور دارد که هزاران هزار چراغ را در عالم روشن کرده است! من جمله این چراغ دستی ما، من جمله این فکر ما، من جمله این قوای متخیله ما؛ خب اینها چراغ است دیگر! با اینها می‌خواهیم برویم خدا را پیدا کنیم.

پس این چراغی که در دست گرفتیم و با او می‌خواهیم برویم خدا را پیدا کنیم، نور را از آنجا گرفته؛ آنجا یک نور تابناکی است که یک ذره و یک پرتوش افتاده و آن چراغ ما را روشن کرده است، آن وقت با این چراغ ما می‌خواهیم برویم او را پیدا کنیم؟! چون این ظهور از آنجا آمده است! مخلوقات و معلولات ظهوری ندارند که آن ظهور برای آنها باشد و برای خدا نباشد، تا با این ظهور دنبال آن موجودی که دارای ظهور نیست برویم!

فرض این است که این ظهور یک ذره از ظهورات ذات مقدس اوست؛ عیناً مانند اینکه این چراغ فانوسی یا شمعی را که ما در دست می‌گیریم و با او می‌خواهیم برویم سراغ خورشید و خورشید را پیدا کنیم. در روز روشن خورشید در وسط آسمان، تمام زمین و زمان را روشن

<sup>۱</sup> اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۸ - ۳۴۹.

کرده و بالطبع همین چراغی که یک شمع است و در دست ماست؛ این هم نورش از خود خورشید است نه نوری جدای از آن! آن وقت با این می خواهیم خورشید را پیدا کنیم! آیا می شود؟!

### تمثیلی در باب راه جویان به معرفت اجمالی

بسی نادان که او خورشید تابان \*\*\* به نور شمع جوید در بیابان<sup>۱</sup>  
چه بسیار آدم‌های نادان، خورشید تابان را در وسط بیابان، با نور شمع می جویند! کبریت می زند، شمع را روشن می کند وسط ظهر می گویند: آقا بلند شو گردش کنیم می خواهیم برویم خورشید را پیدا کنیم!

عَلَمٌ چُونِ بَرَفِرَاذِ شَاهِ پَرَسَا \*\*\*

\*\*\* چراغ آنجا نماید چون شب تار<sup>۲</sup>

وقتی خورشید طلوع می کند، دیگر چراغ‌های روشن و چراغ‌های زنبوری که فِش و فِش می کند و دم و دود و دستگاهی بلند می کند، حکم شب تار است!  
این چراغ‌های زنبوری که انسان شب روشن می کند و چه جلال و شکوهی دارد، وقتی که صبح خورشید طلوع کرد و بالای آسمان آمد، این چراغ زیر پای خودش را هم دیگر نمی تواند روشن کند!

طَلَعَ الشَّمْسُ أَيُّهَا العُشَّاقُ \*\*\* و استنارت بنوره الآفاق!؛

غیر خدا را چه توان است بر معرفتی کامل خدا؟!؛

---

<sup>۱</sup> گلشن راز، ص ۱۹:

زهی نادان که او خورشید تابان \*\*\* به نور شمع جوید در بیابان

<sup>۲</sup> یعنی خورشید.

<sup>۳</sup> شرح الأسماء الحسنی، ص ۳۸۶:

علم چون بر فرزند شاه فرخار \*\*\* چراغ آنجا نماید چون شب تار

<sup>۴</sup> دیوان منصور حلاج، ص ۲۲۶:

طلع العشق أيها العشاق \*\*\* واستنارت بنوره الآفاق معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۵:  
«ای عاشقان و دلباختگان لقاء و جمال حضرت احدیت! اینک بدانید که خورشید طلوع کرده است! و تمام افق‌ها به نور او روشن و منور گردیده‌اند!»



پس بایستی که دنبال همان شخص حقیقی رفت، و آن شخص حقیقی را با خودش پیدا کرد، نه با چراغ زنبوری و چراغ الکلی و چراغ گازی و چراغ نفتی و...  
**﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾**؛<sup>۱</sup> آمدید برای خودتان چراغ‌هایی را درست کردید و در یکی نفت و در یکی بنزین و در یکی گاز و... ریختید و اسمائی هم گذاشتید، هیچ کدام از اینها هم نمی‌توانند نشان بدهند!

### حضور همیشگی خداوند و عدم غیبت او

حضرت سیدالشهداء می‌فرماید:

متی غِبتِ حتّیٰ تحتاجُ إلىٰ دَلیلٍ یُدُلُّ عَلَیکَ؟<sup>۲</sup>

«خدایا کی تو غایب بودی تا اینکه ما محتاج باشیم یک دلیل و راهنمایی پیدا کنیم که ما را به تو برساند؟!»

اگر تو غایب بودی، پیش ما نبودی، باید ما بیاییم از زید و عمرو سؤال کنیم: خدا کجاست؟! ما را به او برسانید! اما غایب نیستی، حاضری! از همه چیز حاضرتری! از این دلیل حاضرتری! چون این دلیل و راهنما وجودش قائم به توست؛ پس تو اول هستی و دوّم او! از ما به خودمان نزدیکتری؛ چون اول تو هستی بعد ما! **﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرْدِ﴾**؛<sup>۳</sup> نخوانده‌اید؟! **﴿إِنَّهُ یَتَلَفَّى الْمُتَلَفِّیَانَ عَنِ الْاَلَمِیْنِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِیدٌ﴾**؛<sup>۴</sup> **﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرْدِ﴾** در قرآن مجید نخوانده‌اید؟!<sup>۵</sup>

پس اول تویی! وقتی اول تو هستی، تو حاضری! وقتی خودت هستی سراغ چه برویم آقا جان!

جناب آقای آسید حسین - سلمه الله - اینجا حاضرند، جمال مبارکشان را تماشا می‌کنیم، آن وقت چقدر کوتاه فکری است که ما چشمانمان را روی هم بگذاریم و بگوییم: آقای آقا مجید، آقای آقا علی، بیا ما را دلالت کن ببر پیش آقای آسید حسین! ایشان می‌گوید: آخر مرد حسابی، مگر دیوانه‌ای تو؟! آقا جان، آقای محترم، ایشان نشسته‌اند در مقابل! جمالش، کمالش، تمام خصوصیاتش بر همه مشهود و معلوم است، و جای شک نیست، شبهه نیست، هیچ ایرادی نیست، غائب نیست! من شما را به چه کسی دلالت کنم؟!<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> سوره نجم (۵۳) آیه ۲۳. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۱۱.

«نیستند آنها مگر اسم‌هایی که شما و پدرانتان ایشان را بدان اسم‌ها نام‌گذاری نموده‌اید. خداوند به واسطه آنها هیچ‌گونه قدرت و سلطنتی را فرود نیاورده است.»

<sup>۲</sup> إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۹.

<sup>۳</sup> سوره ق (۵۰) آیه ۱۶ و ۱۷.

## ابیات فروغی بسطامی در باب حضور خداوند

خوب می گوید مرحوم فروغی بسطامی:

کی رفته‌ای ز دل که هویدا کنم تو را؟!\*\*\*

\*\*\* کی گشته‌ای نهفته که پیدا کنم تو را؟!\*

غائب نگشته‌ای که شوم طالب حضور\*\*\*

اگر از انسان غائب باشد، آن وقت انسان می گوید: خدایا مرا به حضور بطلب! خُب این از

اوّل بود؛

غائب نگشته‌ای که شوم طالب حضور\*\*\*

\*\*\* پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را

با حضور خداوند در دل هر موجود، همه جا مسجد و طهور است

مستانه کاش بر حرم و دیر بگذری\*\*\*

\*\*\* تا سجده گاه مؤمن و کافر کنم تو را<sup>۱</sup>

خوب می گوید، خوب می خواند! می گوید: اگر تو بگذری، مؤمن و کافر همه سجده می کنند؛

چه بر کنش بگذری چه بر مسجد! وقتی که جمالت طلوع بکند دیگر همه عالم مسجد می شود.

پیغمبر هم فرمود:

جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهْرًا؛<sup>۲</sup> «برای من تمام زمین، مسجد و طهور است.»

---

<sup>۱</sup> دیوان فروغی بسطامی، غزلیات، غزل شماره ۹:

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم ترا؟!\*\*\* کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم ترا؟!\*

غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور\*\*\* پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم ترا

با صد هزار جلوه برون آمدی که من\*\*\* با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

چشمم به صد مجاهده آئینه ساز شد\*\*\* تا من به یک مشاهده شیدا کنم ترا

بالای خود در آینه چشم من بین\*\*\* تا با خبر ز عالم بالا کنم ترا

مستانه کاش در حرم و دیر بگذری\*\*\* تا قبله گاه مؤمن و ترسا کنم ترا

خواهم شبی نقاب ز رویت برافکنم\*\*\* خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم ترا

<sup>۲</sup>الأمالی (للصدوق)، ص ۲۱۶:

چون همه محل جلوه‌گاه پروردگار است!

حضرت سیدالشهداء می‌فرمایند:

وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تَوَصَّلُ إِلَيْكَ؟! «کی تو دور شدی تا این آثار و این

معلولات، موجوداتی باشند که ما را به سوی تو برسانند و رهبری کنند؟!»

آخر باید دور باشی تا اینکه اینها که به ما نزدیک‌اند، ما را به تو که دوری برسانند. اما اینها که

به ما نزدیک‌اند، نزدیکیشان به واسطهٔ توست؛ تو نزدیکتری و اینها دورتر! پس انسان بخواهد

روی هر چیزی که نزدیک است دست بگذارد، می‌بیند او یک قدم جلوتر و نزدیک‌تر است! و

این خیلی عجیب است! خیلی خیلی عجیب است!

عیناً مانند کسی که افتاده وسط دریا و دارد آب می‌خورد و دست می‌زند به این طرف و

آن طرف و می‌خواهد آب را پس کند تا آب نخورد، ولی با همین پس کردن دارد آب می‌خورد!

چون دریاست، اطرافش را همه آب گرفته است. یک سانتی متر از فضا که مملو از آب نباشد، در

وسط دریا پیدا نمی‌شود؛ از این طرف و آن طرف همه آب است.

### کورست چشمی که خدا را بر خود مراقب نبیند!

آن وقت بعد می‌فرماید:

عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ<sup>۲</sup> عَلَيْهَا رَقِيْبًا<sup>۳</sup> وَ حَسِرَتْ<sup>۳</sup> صَفْقَةً عَبْدٌ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا<sup>۴</sup>؛ «خدایا، آن

چشمی که تو را بر خود مراقب نمی‌بیند، و آن چشمی که تو را نمی‌بیند، کور است.»

آن چشمی که همهٔ موجودات را دارد می‌بیند، اما تو را نمی‌بیند؛ چراغ را می‌بیند، شمع را

می‌بیند، در بیابان حرکت را می‌بیند، اما خورشید را نمی‌بیند!

تمام این قدرت‌ها، علم‌ها، حکومت‌ها، عزت‌ها، قدرت‌ها، این عجایب و این مراحل که

عقل‌ها را دیوانه و متحیر می‌کند و بزرگان و فلاسفه را به زانو کشیده و عقول قویّه و عظیمهٔ عالم

را ذلیل و عاجز کرده است، تمام اینها را می‌بیند اما تو را نمی‌بیند؟! این چشم کور است! این

---

«عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أُعْطِيَتْ حَمْسًا لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ

قَبْلِي: جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهْرًا، وَ أُحِلَّ لِي الْمَعْنَمُ، وَ نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَ أُعْطِيَتْ جَوَامِعَ الْكَلَامِ، وَ أُعْطِيَتْ

الشَّفَاعَةَ."»

<sup>۱</sup> إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۹.

<sup>۲</sup> خ ل: لَا تَرَاكَ.

<sup>۳</sup> خ ل: حَسِرَتْ.

<sup>۴</sup> إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۹.

چشم باید معالجه بشود!

## خسران برخی و سود برخی دیگر در بازار دنیا

و در این عالم و در این بازار داد و ستد که تمام مردم مشغول داد و ستدند، عمرها را دارند می دهند، سرمایه ها را دارند می دهند، عزت ها را دارند می دهند، سلامتی ها را دارند می دهند، شمس و قمر می گردد، روز و شب یکی پس از دیگری می آید، و تمام این سرمایه های ما را می گیرد! بخواهیم یا نخواهیم!

عزت را می گیرد تبدیل به ذلت می شود، صحت را می گیرد تبدیل به مرض می شود، عمر را می گیرد تبدیل به لا عمر می شود، حیات را می گیرد تبدیل به لا حیات می شود؛ بر سر هر وجودی یک عَلم لا و یک پرچم لا افراشته می شود!

انسان امروز اسمش حی است، فردا لا حی؛ امروز صحیح است، فردا لا صحیح؛ امروز دارا است، فردا لا دارا؛ امروز عالم است فردا لا عالم؛ لا لا لا لا... در مقابل این لاها و این موجوداتی که ما از دست می دهیم، چه می گیریم؟ اگر محبت خدا باشد برده ایم و در این تجارت ضرر نکردیم و الا ضرر است!

## محبت خداوند، بهترین سود بندگان در دنیای فانی

«خَسِرْتَ صَفْقَةً عَبْدٍ»؛ یعنی دست معامله آن بنده ای که در ازاء این سرمایه های وجودی که در دوران زندگانی خود در دنیا از دست می دهد، نتیجه اش محبت تو نباشد، این دست زیانکار است! این در دنیا آمده و رفته و زیان کرده است!

«بِكَ عَرَفْتُكَ»؛ حالا معنای این جمله معلوم شد که چیست:

«خدایا من تو را به خودت شناختم!» و هیچ موجودی مرا معرفی به تو نکرد. امام، تو را به ما معرفی نکرد؛ چون امام که می خواست ما را معرفی کند، قبل از وجودش تو بودی! و آن امامی که دارد با ما صحبت می کند قبل از صحبتش تو داری صحبت می کنی!

## چرایی تقدّم معرفت به خداوند بر معرفت به رسول خدا نه بالعکس

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُعَرِّفُنِي نَفْسَكَ لِمَا عَرَفَ رَسُولُكَ؛<sup>۱</sup>

«خدایا، تو خودت را به من بشناسان، اگر تو خودت را به من نشناسانی من پیغمبرت را نمی شناسم!»

نمی گوید: اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُعَرِّفُنِي رَسُولَكَ مَا عَرَفْتُكَ! خدایا، اوّل پیغمبرت

<sup>۱</sup> مصباح المتعجّد، ج ۱، ص ۴۱۱؛ اعلام الوری، ص ۴۳۲.

را به من بشناسان، اگر پیغمبر را به من شناسانی من تو را نمی‌شناسم! نه، پیغمبر را که انسان می‌خواهد بشناسد، قبل از شناسایی پیغمبر، خدا را شناخته و با نور خدا پیغمبر را شناخته است.

و این مطلب از پایین نمی‌رود بالا، از بالا می‌آید پایین! یعنی نور وجود مقدس پروردگار، از آن مبدأ احدیت طلوع می‌کند و عوالم کثرت را یکی بعد از دیگری طور می‌کند؛ نه اینکه موجودات معلولی، از سطح ظاهری این مخروط، از نقطه نظر معرفت می‌روند بالا و انسان را به آن نقطه اوج معرفی می‌کنند؛ این طور نیست!

### دالّ و مدلول بودن خداوند

بِكَ عَرَفْتِكَ وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيَّكَ؛

«من تو را به خودت شناختم و تو مرا دلالت کردی بر خودت!»

دلّال وجود تو، خودت بودی؛ پس تو شدی دالّ و مدلول! معرفّ و معرفّ، عالم و معلوم،

عاشق و معشوق!

### در بحث اتحاد عاقل و معقول

بحث عجیبی است در حکمت، بحث اتحاد عاقل و معقول که برهان هم بر اساس آن آمده

است، و تمام آن بحث‌ها را این جمله حضرت سجّاد: «وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيَّكَ» تمام کرده است. «تو مرا

دلالت کردی بر خودت.»

دلالت‌کننده را می‌گویند: دالّ و دلّال؛ دلالت‌شده را می‌گویند: مدلول؛ «تو مرا دلالت کردی

بر خودت»، پس تو دالّ و مدلول هستی در عین وحدت نه اینکه میّز داشتی؛ اگر میّز داشتی که

میّز در مقابل است! وقتی دالّ و مدلول خودت شدی، هم خودت عاشق هستی هم معشوق، هم

عالم هستی هم معلوم، هم حاکم هستی هم محکوم، و و ... .

وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ؛

«و تو مرا دعوت کردی به سوی خودت.»

پس تو دعوت کردی، پس شدی داعی؛ به سوی خودت دعوت کردی، خودت شدی مدعوّ.

خودت خواندی و خودت خوانده شده‌ای!

وَلَوْ لَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ؛

«اگر خودت نبودی من نمی‌دانستم که تو کیستی، پس علت اینکه من معرفت پیدا کردم که تو

کیستی، خودت بودی!»

خودت در تمام مظاهر وجود من جلوه کردی و خودت را در این مظاهر به من شناساندی!

و در آن ذیل دعای عرفه مطالب زیادی است که این را روشن می‌کند! در یک جا می‌فرماید:

تَعَرَّفَتْ إِلَىٰ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَلَا أَجْهَلَكَ فِي شَيْءٍ؛<sup>۱</sup>

«خدايا، خودت جلوه کردی در مظاهر عالم وجود و در کثرت، و در تمام این مظاهر خودت را به من معرفی کردی! در تمام این مظاهر!»

### دعوت به معرفت تام و عدم اکتفا به معرفت ناقص

خدا إن شاء الله قسمت و روزی کند که انسان برسد به این مقامات و إدراک کند! یعنی سعی کند که به آن دین العَجائز اکتفا نکند ها! و بگوید: همین دین اجمالی و معرفت اجمالی بس است! خدا در روز قیامت از انسان چه سؤالی می کند؟ ما که خدا را قبول داریم! انسان بایستی که دنبال مسائل اجتماعی برود، دنبال مسائل سیاسی برود، دنبال مسائل اقتصادی برود، دنبال احکام برود، معرفت اجمالی همین قدر بس است! ما را دیگر عذاب نمی کنند!

صحبت عذاب نیست! حالا بگو خدا انسان را عذاب نکند، آخر این مسائل بدون شناسایی او به چه درد می خورد؟! «وَلَوْ لَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ»؛ همه اینها از معرفت توست! همه اینها از شناسایی توست! وقتی تو پیدا شدی، همه اینها پیدا می شود؛ وقتی تو پیدا نشدی، همه اینها گم هستند!

خداوند علی‌أعلیٰ به برکت وجود مقدس همین حضرت سجّاد که ما را با این جملاتش که قبل از جملاتش طلوع وجود ذات مقدس پروردگار بود، و با این زبان با ما سخن گفت، ما را به حقیقت معرفت آشنا کند!

تمام درجات و جهل ما را تبدیل کند به درجات علم!  
درجات و نقصان ما را تبدیل کند به جهت کمال!  
و روز به روز بر درجات و معرفت و کمال، اضافه کند!  
بِمَحْمَدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ

---

<sup>۱</sup> إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۵۰:

«وَأَنْتَ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُكَ، تَعَرَّفْتَ لِكُلِّ شَيْءٍ فَمَا جَهَلَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الَّذِي تَعَرَّفْتَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَرَأَيْتُكَ ظَاهِرًا فِي كُلِّ شَيْءٍ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ...»

الله شناسی، ج ۱، ص ۲۶۷:

«تو هستی آنکه معبودی جز تو نمی باشد! خودت را بهر هر چیزی شناسانیدی، بنابراین هیچ چیزی وجود ندارد که به تو جاهل بوده باشد! و خود را به من در تمام موجودات شناسانیدی، بنابراین من تو را در تمام موجودات به طور ظاهر و بارز دیدار نمودم! پس تو برای تمام چیزها و جمیع موجودات ظاهر هستی!»